

طیف مغناطیسی واژه‌ها

اگر به جادو اعتقاد داشته باشیم، عقب مانده به شمار می‌آییم. اگر کسی را جادوگر بدانیم، دانش، تجربه و تواناییهای فکری ما مورد تردید و پرسش قرار خواهد گرفت. در زمانه‌ای که «دانش»، بسیاری از معماهای فکری دیرینه‌سال انسان را پاسخ می‌گوید و بر انبوهی از کژباوریهای تعیین شده انسانهای دیرین مهر باطل می‌کوبد، سخن از جادو و جادوگر در معنای حقیقی آن، چیزی جز گزافه نخواهد بود. گزافه‌ای که تعجب، تمسخر و ترحم عده‌ای را نیز ممکن است نسبت به گوینده یا گویندگان آن برانگیزد. اما اگر ما به عبارتهایی از این گونه متوسل شویم که: «او کلامی جادویی دارد» و یا: «او با کلام جادوگرانه‌اش انسان را به بند می‌کشد» و یا: «جادوی کلام او مرا به خود کشید»، هرگز در خرد و اندیشه ما شکی پدید نخواهد آمد و یا کسی تعجب کنان ما را به دیگران نشان نخواهد داد.

رابطه کلام و زندگی انسانها در بسیاری از ابعاد می‌تواند در حال و هوای رابطه‌ای جادویی، شگفت‌انگیز، عمیق و تکان دهنده باشد. تاریخ نمونه‌های بسیاری را سراغ دارد. که رهبران یک قوم، یک کشور و یا انسانهای برجسته در یک زمینه خاص سیاسی، اجتماعی، فکری و مذهبی، توانسته‌اند با کلام خود، دگرگونیهای جادوگرانه‌ای در شنوندگان خویش پدید آورند. تکیه روی شنوندگان به معنی نادیده گرفتن رابطه نوشتاری میان نویسنده و خواننده نیست. اما باید پذیرفت که رابطه زنده و مستقیم میان گوینده از یک سو — چه برای یک فرد و چه برای یک جمع — و شنونده از سوی دیگر،

رابطه‌ای کاملاً متفاوت، رو در رو، و نسبتاً سطحی و گذراست. رابطه غیر زنده که عمده نوشتاری است ممکن است شور و تپش رابطه گفتاری رو در رو را نداشته باشد که در عمل از عوامل غیر گفتاری بسیاری از جمله حرکات صورت و دست کمک می‌گیرد، اما با وجود این تأثیرش به دلایلی ویژه، می‌تواند عمیق و ماندگار باشد. در این جا می‌توان به شکل دیگری از رابطه غیر زنده نیز اشاره کرد که عبارت است از نوار سخنرانی هم به صورت تصویری و هم غیر تصویری. این رابطه، به طور قطع زنده‌تر از رابطه نوشتاری به شمار می‌آید.

ممکن است پرسیده شود که جادوی کلام و یا کلام جادویی، از چه عناصر ویژه آوایی ترکیب شده است که می‌تواند تا این حد سوزش، حرکت، هیجان، آرامش و یا پدیده‌هایی از این دست داشته باشد. جواب ما در این زمینه ساده خواهد بود: هیچ. عناصر آوایی کلام جادویی همانهاست که در کلام غیر جادویی وجود دارد. جوهر جادو در آن گزینش ویژه ساختاری و معنایی است که می‌تواند در همخوانی با یکدیگر، تأثیر بسیار کارساز بر شنونده یا خواننده بگذارد. گزینش ساختاری که ترکیب پرکشش واژه‌ها از نظر آواهای همگراست، تنها یک بخش از این تأثیر را در بر می‌گیرد. در این ساختار نیز آنچه می‌آید جدا از مفاهیم و مضامین جاری زندگی نیست. پس در آن صورت چگونه چنین مفاهیم عادی و پیش پا افتاده‌ای می‌تواند در گیرندگان (شنوندگان و خوانندگان) چنان دگرگونی‌هایی پدید آورد که به جادوگری تعبیر گردد. اندکی دقت در این رابطه معنایی میان گوینده و شنونده با ابزار واژگانی‌اش، ما را به این نکته رهنمون می‌شود که واژه‌ها چنان انتخاب شده‌اند که توانسته‌اند در ذهن شنوندگان و یا گیرندگان، مفاهیم جانبی دیگری را نیز یادآور گردند که آن مفاهیم از نظر تأثیر و تحریک، رابطه بسیار تنگاتنگی با تجربه‌ها، خاطره‌ها، آرزوها، حساسیتها و بسیاری نکات دیگر داشته باشند.

شاید توسل به یک مثال بهتر بتواند موضوع را روشن کند: گوینده‌ای برای جمعیتی سخنرانی می‌کند. از نوع برخورد شنوندگان، حرف زدن، لباس پوشیدن و نیز شغلشان می‌توان دریافت که نه کتابخوان هستند و نه چندان مدرسه رفته. گوینده می‌خواهد به تحریم فیلمی بپردازد که عناصری از خواسته‌های جنسی — که در جامعه ما در ردیف محرمات است — به گونه‌ای در آن جاری‌ست. فیلمساز فردی‌ست هنرمند، آگاه و مردم‌دوست. او از طریق ساختن این فیلم، ابتدالی را مورد حمله قرار می‌دهد که به گونه‌ای مرموز، لحظه به لحظه، زندگی اقشاری از جامعه و به ویژه جوانان را، سیلاب‌وار

را جادوگر
گرفت. در
گویند و بر
از جادو و
ب، تمسخر
اما اگر ما
«او با کلام
بود کشید»،
نان ما را به

ای رابطه‌ای
را سراغ دارد
اص سیاسی،
پرگرانه‌ای در
رابطه نوشتاری
پان گوینده از
سوی دیگر،

در خود فرو می‌گیرد. گونده، چه آگاه و چه نا آگاه، تنها این عنصر غیر کلیدی و محوری فیلم را که به گونه‌ای پنهان در آن قرار دارد هدف قرار می‌دهد و چنین می‌گوید:

«دوستان عزیز! دست کم این را همه ما می‌دانیم که ارزش ما به شرف ماست. چه چیز دیگری جز ناموس می‌تواند ستون استوار شرف آدمی باشد؟ و درست از همین رو، هنگامی که این ستون استوار، مورد تهاجم و توهین قرار می‌گیرد چه باید کرد؟ آیا می‌توان دست روی دست گذاشت و این همه خواری و ناروایی را تحمل کرد؟ چگونه می‌توان مرد بود و شرف داشت و ساکت نشست؟ چه کسی می‌تواند در این حالت از میان شما، سکوت اختیار کند؟ آیا تجاوز به شرف انسانی، می‌تواند چیزی دیگر جز تجاوز به ناموس او تعبیر شود؟ راستی چگونه می‌شود انسان بود و مرد بود و زنده بود و شرف داشت و با این همه با گردن افراشته زندگی کرد؟!»

هر یک از واژه‌های مشخص شده بالا، علاوه بر معنی اولیه، دارای معنی دوم و گاه سوم نیز هست. گذشته از لایه‌های نخستین، دومین و سومین معنایی، این واژه‌ها، نکته‌ها، مضمونها و مفهومیهای دیگری را هم با خود دارند که درست پس از شنیدن و یا خواندن آنها در یک بافت مناسب به ذهن ما راه می‌یابند و گاه حتی از معنی نخستین آن واژه‌ها، عمیقتر و گسترده‌تر عمل می‌کنند. واژه‌هایی از قبیل: «ارزش، ناموس، خواری و ناروایی، شرف، تجاوز و گردن افراشته»، از جمله واژه‌هایی است که علاوه بر معنیهای مستقیم و غیر مستقیم، در این بافت کلامی، مفهومیهای باز هم جانبی‌تر دیگری را تداعی می‌کنند که این بازیافت‌های ذهنی، در عمل آتش به جان شنونده ویژه می‌زند و او را به همان کاری وامی‌دارد که گونده از پیش در ذهن خود اندیشیده است. ما می‌توانیم این تحریک و خشم‌انگیزی را فریبکاری، بهره‌گیری نادرست از احساسات انسانیهای ساده و چیزهایی از این قبیل بنامیم. اما آنچه که اهمیت دارد آن است که ما نمی‌توانیم از جوهر موضوع که گونده با کلام جادویی خود — هر چند بسیار سطحی — شنوندگان را به حرکت دلخواهی واداشته است، بکاهیم. او با کلام، ایجاد نیرو کرده است. برای این که این نیروی کارساز و جهت‌داده شده ایجاد شود، باید گونده منابع ایجاد و ذخیره نیرو را بداند و بشناسد. منبع پدید آبی نیرو و ذخیره آن در این حوزه، جز شناخت از شرایط زندگی بیرونی و درونی انسانها و انتقال این شناخت به درون واژه‌ها به شکلی سرشار از خبرگی و تسلط، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. در واقعیت و افسانه، بسیاری از حکمرانان و شاهان، انسانهایی را به جرم بهره‌گیری از جادوی کلام و ایجاد نیرویی ویرانگر در دیگر انسانها به زندان انداخته‌اند، تبعید کرده‌اند و یا به مرگ محکوم

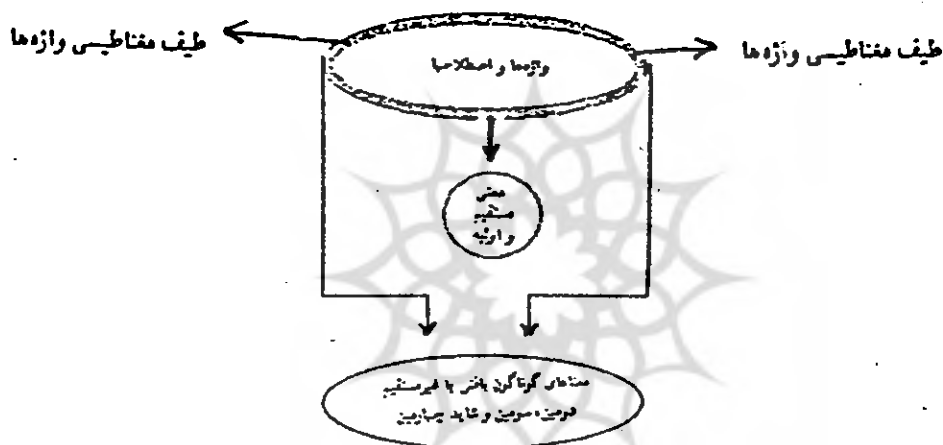
طیف
ساخته
(ltari)
هب
دریای
کتاب
سخنان
خشم و
طریق
خشم آ
می‌کنند
مغناطیه
مفهوم
آهن ر
حرکت
تجربه
می‌آ
ارتباط
تشکیل
معنایی
بیخشد
م
بیسوده
داشته
دیگری
شاید
آسیب
جای
از وجه
و ته

ساخته‌اند. در رمان سینوهه (Sinuhe) پزشک دربار فرعون که توسط میلکا والتاری (Milka Waltari) (۱۹۰۸-۱۹۷۹) نویسنده فنلاندی نوشته شده، آمده است که هورم هب (Horemheb) فرعون مصر، پزشک دربار، یعنی سینوهه را به آن دلیل به ساحل دریای شرق تبعید می‌کند که سخن او برای فرعون از نیزه خطرناکتر شده است. در همان کتاب، ساکنان کشور «هاتی»، جادوگران را از آن رو به سیخ می‌کشند که آنان با سخنان خود در میان مردم، تولید فتنه می‌کنند. این فتنه نیز همان ایجاد نیروست. نیروی خشم و خواهش برای ویران کردن آنچه هست و ایجاد کردن آنچه باید باشد. واژه‌ها از طریق معنای آغازین و یا جانبی نخستین و دومین و غیره، بسیاری از خاطره‌های خشم آلود و یا مهرآمیز و یا ترکیبی از این دو را در شرایط گوناگون، بازآفرینی می‌کنند و به مرحله عمل در می‌آورند. ما این تداعیها و بازیافت‌های ذهنی را «طیف مغناطیسی واژه‌ها» می‌نامیم. در این طیف است که ذرات ریز و درشت معناها و مفهومیهای گوناگون که گاه هیچ رابطه‌ای با معنای شناخته شده آن واژه ندارد به آهن‌ربای آن می‌چسبند و گاه همین ذرات چسبیده، خود نقش تعیین کننده‌ای در یک حرکت و یا تصمیم‌گیری بازی می‌کنند. به‌ویژه که در ذهن هر انسانی، بر اساس دانش و تجربه، ممکن است این طیف متفاوت باشد. این تنوع طیف است که نه در واژه‌نامه‌ای می‌آید و نه اگر بیاید می‌تواند کافی باشد. چه، به شمار انسانها و تجربه روزانه آنان در ارتباط با این واژه، می‌تواند طیفهای مغناطیسی توفان‌برانگیز و یا آرامش‌دهنده تشکیل گردد. آن گاه همین درجه شدت و ضعف و همچنین جمع شدن عناصر متنوع معنایی و تجربیست که می‌تواند رفتار ما را در زندگی اجتماعی و یا فردی، شکل خاص ببخشد.

مثال دیگری می‌آوریم: واژه مرکب «بی‌سروته» که به معنی: «بی‌معنی، پوچ، بیسوده و سخن بی‌سروته» آمده است، ممکن است در آغاز، خود معنی مستقیم دیگری داشته بوده است که اینک از میان رفته و معنی دومش — که آن نیز به مضمونهای دیگری تقسیم شده است — به جای معنی مستقیم و نخستین آن نشسته است. در آغاز شاید جسم و یا پدیده‌ای عینی مورد نظر بوده که به هر دلیلی، سر و ته آن از میان رفته، آسیب دیده و یا در عمل، قابلیت استفاده نداشته است. اما به تدریج این وجه معنایی، جای خود را به پدیده‌هایی داده که می‌توانسته ذهنی باشد و کم کم این معنارسانی، قویتر از وجه اولیه آن شده است. مثل «سخن بی‌سروته»، «داستان بی‌سروته»، «شعر بی‌سر و ته» و بسیاری موردهای دیگر. باید این نکته را در نظر داشت که اصطلاح

علم
۱۰
۷
۱۱
۱۲
۱۳
نور
خوا
عنا
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

«بی‌سروته» علاوه بر معنی مستقیم و غیر مستقیمش و یا به طور کلی، معنیهای نخستین، دومین و سومین آن، دارای یک طیف مغناطیسی به شماره همة انسانهاییست که با واژه مورد بحث سر و کار دارند، چه به عنوان گوینده و چه به عنوان شنونده. زیرا یک واژه با اصطلاح می‌تواند در ذهن ما، یادآور برخی پدیده‌ها، رویدادها، رفتارها، افکار، احساسات، مکانها و زمانهای دیگر نیز باشد. این بازسازی و یادآوری زنجیره‌ای و غیر زنجیره‌ای، مربوط به تجربه‌هاییست که ما در طول برخوردها و آشناییهایمان با آن کسب کرده‌ایم. انبوه این مفاهیم روشن و نیز غبارگرفته را می‌توان طیف مغناطیسی نامید. شکل زیر، شاید بتواند تصویر روشنتری ارائه دهد:



هر نویسنده یا شاعری به تناسب تجربه و واژگان خویش، در چنین فضایی که از طیف مغناطیسی برای واژه‌های گوناگون سرشار است، آنها را به کار می‌گیرد. هر واژه‌ای که برگزیده می‌شود، هر مضمونی که از سوی آنان برای انتقال به خواننده و یا شنونده به کار می‌رود، بدون سمت‌گیری ازسوی این طیف مغناطیسی که ذهن شاعر یا نویسنده را پر کرده است و همچنین سبک یا سنگین بودن بار هر طیف، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

برخی واژه‌ها به دلیل بهره‌گیری بیشتر و افزودگی بر طیف مغناطیسی آنها، در ذهن ما جاذبه معنایی گسترده‌تر و ژرف‌تری ایجاد می‌کنند و چه بسا ما خود تحت تأثیر آن طیف مغناطیسی، معنیهای مستقیم و یا کناری آن واژه‌ها را کنار بگذاریم و به یکی از برجسته‌ترین مفاهیم مورد پسند خود، در درون یک طیف مغناطیسی بپردازیم. همین روند برای خواننده یا شنونده آن اثر نیز می‌تواند مصداق داشته باشد. زیرا او نیز از میان طیف مغناطیسی واژه‌ها، انبوه تصویرهای تجربی، احساسی و فکری خود را می‌بیند که از برابر دیدگان ذهنش عبور می‌کند.

هارولد بلوم (H. Bloom) استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه ییل می‌گوید: «خواندن یک شعر به همان اندازه نیازمند خیالپردازی است که سرودنش.»^۱ مطمئناً منظور بلوم آن نیست که خیالپردازی شاعر و خواننده، هر دو یکسان است. این دو، هر یک به شماره عناصر تجربی و مطالعاتی خود، برای هر واژه یا اصطلاح، طیفهای گوناگون و گسترده‌ای دارند. نه تنها شاعران، بلکه نویسندگان نیز در ارتباط با همین طیف مغناطیسی واژه‌هاست که گاه در به کار بردن مکرر یک واژه و یا یک رشته از واژه‌ها اصرار دارند و گاه آگاهانه از به کار بردن این یا آن واژه خودداری می‌ورزند.

در شرایط انقلابی در یک جامعه، بهره‌گیری از واژه «ارتجاع» یا «ارتجاعی» در ذهن توده‌های مردم، انبوهی از واحدهای معنایی پدید می‌آورد که هر کدام از آنها می‌تواند برانگیزاننده، به خشم آورنده و گاه خطرناک و خونریزانه باشد. در صورتی که اگر جامعه در چنان فضایی قرار نمی‌داشت، چه بسا به کار بردن چنین واژه یا واژه‌هایی می‌توانست کمترین واکنش منفی از سوی مردم برانگیزد. در کشورهای اروپایی و امریکایی، واژه ارتجاعی به کسانی برمی‌گردد که هنوز در برخی مسائل، طرفدار تفکرات کهنه هستند و محافظه‌کاری — به صورت میل به گذشته و احتیاط نسبت به آینده — یکی از ویژگیهای برجسته آنان است. نامیدن آنها با این عنوان نه تنها خشمشان را در جایگاه نیروی مخالف و یا حتی حاکم بر نمی‌انگیزد بلکه بسیاری آشکارا از داشتن چنین عنوانی به خود می‌بالند و یا دست کم داشتن ویژگیهایی از این نوع را کاملاً طبیعی می‌دانند. از سوی دیگر برخورد مردم با آنان، حتی مخالفان، برخوردی کین‌توزانه و آمیخته با خشونت نیست. علت آن است که طیف مغناطیسی واژه ارتجاعی در کشورهای پیشرفته صنعتی با طیف مغناطیسی این واژه در کشورهای آسیایی، آفریقایی و یا امریکای لاتین که تنشهای درونی عمیقی را در گذار و یا گرایش از دیکتاتوری به دموکراسی می‌گذرانند تفاوت‌های اساسی دارد. به عبارت دیگر باید گفت که واژه «ارتجاعی»، در کشورهای اروپایی و امریکایی، جزو واژه‌های «ممنوعه و حرام» قرار نگرفته است، هر چند با خود، بار معنایی مثبتی را نیز همراه نداشته باشد.

نگاهی به واژه‌های ممنوعه و حرام در کشورهای عقب‌مانده، بیانگر این نکته است که چگونه این طیف مغناطیسی می‌تواند در انسانها، ذهنیتهای متفاوت و متضادی را پدید آورد و آنان را به واکنشهای شدید و یا خطرناک وادارد. استفاده از واژه‌های جانشین در آن حوزه‌های معنایی که با رشته‌های بسیار نازکی به موضوع اصلی گره می‌خورد، گریز از همین احساس بسیار بد ناشی از طیف مغناطیسی واژه‌هاست. در کشور ما و نیز بسیاری

نیل پنجم
خستین،
که با واژه
یا واژه یا
نظم افکار،
نمی و غیر
الین با آن
نمی نامید.

واژه‌ها

نمایی که از
نی گیرد. هر
تواننده و یا
دین شاعر یا
نی تواند مورد

کی آنها، در
رابطه تحت تأثیر
و به یکی از
بگم. همین روند
آورد نیز از میان
آنی بیند که از

از کشورهای جهان، هنوز واژه «مرگ» از این طیف سیاه و هراس آور برخوردار است. از این رو، انسانها از واژه‌های استعاری و جانشین که گاه از نظر مضمونی چندان ارتباطی هم با یکدیگر ندارد، برای رساندن معنی مورد نظر خود استفاده می‌کنند. به دو مثال زیر توجه می‌کنیم: «اگر خدای نخواست، فلانی کاری شود» یا: «اگر بلایی به سر پسر بیاید، دنیا را آتش می‌زنم». واژه «مرگ» با خود مفاهیمی از قبیل تنهایی، فقر، دربدی، نومیدی، رنج و اشک را همراه می‌آورد. این طیف سنگین، بر روی زندگی و مناسبات اجتماعی افراد سایه می‌اندازد. از میان پدیده‌هایی که در طیف مغناطیسی واژه‌ها قرار دارند می‌توان به «همخوانی واژه‌ها» از نظر معنایی اشاره کرد. به عنوان مثال اگر سه واژه «دیدار»، «موسیقی»، و «نوازشگر» را در نظر آوریم می‌توانیم دریابیم که این سه، نه تنها از نظر معنایی همخوان هستند، بلکه هر یک علاوه بر طیف مغناطیسی برای خود، طیف یا طیفهای مغناطیسی دیگری هم برای واژه یا واژه‌های دیگر پدید می‌آورد. در این میان، رابطه «موسیقی» و «نوازشگر» یک رابطه معنایی همخوان و تردیدناپذیر است. در صورتی که رابطه این دو با «دیدار»، رابطه‌ای نخستینی یا درجه اول نیست. اما با وجود این، جاذبه قوی معنایی آن دو، نه تنها برای «دیدار»، حوزه معنایی وسیعی پدید می‌آورد بلکه هر یک از آن دو می‌توانند در ارتباط با «دیدار»، حوزه معنایی ویژه‌ای نیز به وجود آورند. در این جا به ذکر سه جمله که دربرگیرنده سه واژه همخوان بالاست می‌پردازیم. این جمله‌ها ازسوی سه فرد، بدون اطلاع از یکدیگر نوشته شده است:

۱- موسیقی همراه با دیدار او بیشتر از هر زمان نوازشگر بود.

۲- از دیدار او و شنیدن صدایش که همچون موسیقی نوازشگر بود سرمست لذت

بودم.

۳- دیشت به دیدار او رفتم. او برایم قطعاتی از یک موسیقی نوازشگر نواخت

که بسیار زیبا بود..

در واژه‌های همخوان، حوزه معنایی به وجود آمده از سوی افراد گوناگون، چندان متنوع نیست. همخوانی واژه‌ها، دایره طیف را، هم در سطح و هم در عمق، محدود می‌کند. به عبارت دیگر، در این فضای نسبتاً خانوادگی معنایی، محدودیتهای پیوند معنایی چون بندی بر پای ما می‌پیچد و راه را بر بلندپروازی و خیالپردازی می‌بندد.

هر یک از واژه‌ها به تنهایی، طیف متنوعی دارد که گاه ممکن است بسیار عمیق و نیز گسترده باشد. از جمله واژه‌ای مثل «موسیقی» که تاریخ کهنسالی دارد و خود همیشه

در مرکز تنشهای اعتقادی از نوع مذهبی و یا باورهای هنری و اجتماعی بوده است. اما همین واژه در یک ترکیب با واژه‌های همخوان، از پرواز می‌افتد.

همچنان که از جمله‌های بالا بر می‌آید، مضمون آنها، موسیقی و نوازشگر بودن آن را همراه با دیدار، در بر می‌گیرد. هر فرد اگرچه جمله‌های متفاوتی را ارائه می‌دهد، اما مفاهیم آنها در درون یک دایره بزرگتر که همان اشتراک کلی مضمونهاست قرار می‌گیرد. نمی‌توان واژه‌هایی همچون موسیقی و نوازشگر داشت و میان آنها هیچ‌گونه ارتباط معنایی برقرار نکرد. چه این ارتباط در گرمای سوزنده کورب باشد و چه در گستره یک سبزه‌زار با نسیمی عطرآگین.

از سوی دیگر باید در نظر داشت که واژه‌های ناهمخوان، دست ما را در ترکیب طیفهای مغناطیسی متنوع چه در سطح و چه در ژرفا آزاد می‌گذارد و از همین رو، حاصل کار پربارتر است. با وجود این قابل ذکر است که این آزادی، به معنای آن نیست که هنگام جمله‌سازی، مانع از نزدیک شدن ما به یک طیف پذیرنده‌تر نگردد. در این جا می‌توان از سه واژه نام برد که در دایره‌ای ناهمخوان قرار دارند. این سه واژه عبارتند از: «نور»، «کاغذ» و «پیچ». هر یک از این جمله‌ها را یک فرد معین نوشته است:

۱- انعکاس نور بر روی پیچهای دستگاه، روی کاغذ افتاده بود.

۲- من روی کاغذ، عکس یک پیچ را کشیدم که در نور کم، قرمز دیده می‌شد.

۳- کاغذ را که در برابر نور گرفته بودم، پایم پیچ خورد و به زمین افتادم.

چنان که می‌بینیم واژه «پیچ» از سوی سه نفر به دو معنی و یا در واقع در دو طیف به کار رفته است. چه بسا این واژه اگر باز هم معنیهای بیشتری داشت از سوی افراد دیگر به کار گرفته می‌شد. گذشته از این، بهره‌گیری از ترکیب معنایی این سه واژه، فضای کاملاً بازتر و متنوع‌تری را نشان می‌دهد. ناهمخوان بودن واژه‌ها، از همان آغاز برای گوینده، زمینه‌ساز دورخیزهای ویژه‌ای است که بتواند از دایره بسته مضمونهای شبیه به هم درآید و افقهای تازه‌تر را درنوردد. ناآشنا بودن واژه‌ها در ترکیب با یکدیگر موجب می‌شود که ذهن از تجربه‌ها و اندیشه‌های قراردادی، خود را بیرون بکشد و در بافتی کاملاً ناآشنا، با بهره‌گیری از طیف متنوع واژه‌ها به حرکت درآید.

*

اگر طیف مغناطیسی واژه‌ها نبود چگونه می‌توان تصور کرد که شعر حافظ «بیت الغزل» معرفت شود و در هر خانه و کاشانه‌ای، به «شکلی» مورد پسند عارف و عامی قرار گیرد. هنگامی که حافظ در «نماز شام غریبان»، «گریه می‌آغازد»، چنان طیف گسترده

نار
زا
اثر
مخ
۱۰
آر
د
معا
بنا
۴
۵
باز
جو
نای
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
چنا
را
بافت
کا
گفت
د
۱۳
۱۴
کاندود
میوند
اگر
«بیتی و
همیشه

و عمیقی از ذرات معنایی در پیرامون تک‌تک واژه‌ها پدید می‌آید که هر کس با هر سرنوشت و یا اندیشه‌ای، آن ذرات را از آن خود می‌پندارد و یا چنان عمیق و در عین حال آشنا می‌یابد که گویی حافظ از آغاز، یگانه دردش همان درد مشترک به شماره انسانهای دردمند در ابعاد گوناگون بوده است. طیف معنایی واژه‌ها، تاریخ جمع‌شده همه برشهای معنایی‌ست که از بهره‌گیری یک واژه در زندگی یک فرد پدید آمده است. کنار هم قرار گرفتن همین برشهای معنایی‌ست که می‌تواند کلام یک شاعر، نویسنده و یا گوینده را سرشار از جاذبه جادویی به جلوه درآورد و یا برعکس، آن را مرده و کم‌جاذبه به داوری بگذارد. تا انسان هست و زبان هست، این طیف نیز خواهد بود و با افزایش یا کاهش یک عنصر تجربی، فکری، احساسی، مذهبی و یا معنایی تازه و یا کهنه، نقش تأثیر گذار خود را در رابطه با انسانهای دیگر، همچنان قابل اعتنا در معرض دید خواهد گذاشت.

سرنوشت، ۳۱ مرداد ۷۲ / ۲۲ اوت ۹۲

یادداشتها:

- ۱- این کتاب در ایران توسط ذبیح‌الله منصوری ترجمه و اقتباس شده است، از انتشارات زرین.
- ۲- ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، جلد دوم ص ۱۶۳، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی